

آنتوان دو سنت اگزوپری

دژ

برگردان از متن فرانسه

پرویز شهبادی



سروشنامه:	سنت اگزوپری، آنتوان دو ۱۹۰۰-۱۹۴۴ م.
عنوان و نام پدیدآور:	Saint-Exupery, Antoine de
مشخصات نشر:	دژ / آنتوان دو سنت اگزوپری: مترجم: پرویز شهدی. تهران: نشر به سخن، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری:	۳۷۶ ص.
شابک:	978 - 600 - 94126 - 5 - 5
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا
یادداشت:	عنوان اصلی: [1995] La citadelle
موضوع:	داستان های فرانسه - قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده:	شهدی، پرویز، ۱۳۱۵ - مترجم.
رده بندی کنگره:	PQ ۲۶۲۳ / ن ۳ د ۴۱۳۹۳
رده بندی دیویی:	۸۴۳ / ۹۱۲
شماره کتابشناسی ملی:	۳۵۵۷۸۱۸



دژ

آنتوان و سبک اگزوپری

برگردان از متن فرانسه: پرویز شهیدی

چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۳ ه. ش.

۳۰۰ نسخه

نسخه پردازی و آماده سازی: گروه تولید انتشارات مجید

لیتوگرافی مهر، چاپ گلچین نوین، صحافی کیمیا

طرح جلد: محسن سعیدی

همه ی حقوق محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۱۲۶-۵-۵

ناشر همکار: انتشارات مجید

آدرس دفتر: تهران، انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، کوچه نوروژ، پلاک ۱، واحد ۲

تلفن: ۶۶۹۷۸۴۵۳ - ۶۶۴۹۵۷۱۳ - ۶۶۴۹۱۵۸۸

www.majidpub.com

۳۲۵،۰۰۰ تومان

پیش‌گفتار

اگزوپری در سال ۱۹۲۹ قرارداد با مؤسسه‌ی انتشاراتی گالیمار امضا کرد که به موجب آن باید هفت رمان برای این مؤسسه می‌نوشت. این هفت رمان عبارت بودند از: پیک جنوب، زمین آدم، پیراز شبانه، نامه به یک گروگان، شازده کوچولو، خلبان جنگ و دژ. اگزوپری شش عنوان اول را به تدریج نوشت و به مؤسسه‌ی گالیمار تحویل داد، اما هفت‌م‌ش یعنی دژ تا سال ۱۹۴۴ نه تنها چاپ نشد، بلکه حتا به پایان هم نرسید. از نظر تاریخ نگارش شش عنوان اولیه وضع‌شان مشخص است، اما دژ را از نظر تاریخ نگارش معلوم نیست کجا می‌توان جاداد. آغاز نگارش آن به سال ۱۹۳۶ برمی‌گردد، با نوشته‌ای ده دوازده صفحه‌ای و با عنوان: قائد اعظم یا رئیس بزرگ که بعدها مقدمه‌ای شد برای دژ. پانزده فصل اولیه تاسی و یکم دسامبر ۱۹۴۰ - پیش از رفتنش به نیویورک - نوشته شد. تاریخ معینی برای نگارش بقیه‌ی اثر نمی‌توان تعیین کرد، بی‌شک طی اقامتش در نیویورک از ژانویه ۱۹۴۱ تا آوریل ۱۹۴۳، ضمن نوشتن بقیه‌ی کارهایش، به نگارش دژ هم می‌پرداخته

است.

با توجه به این که کتاب داستانی منسجم نیست که با روند معمولی هر رمانی نوشته شده باشد، بنابراین تاریخ نگارش آن مهم نیست به ویژه که پایانی ندارد و تاریخ انتشار آن هم ۱۹۴۸، یعنی چهار سال پس از ناپدید شدن نویسنده است. آن چه اهمیت دارد متن کتاب و شیوهی نگارش آن است.

پیش از همه چیز باید به خواننده هشدار دهم که کتاب را به عنوان یک رمان، مانند سایر کارهای اگزوپری به دست نگیرد، همان طور که اشاره کردم استخوانبندی منسجم یک رمان در آن دیده نمی شود، یک سلسله تأملات، اندیشه ها یا به عبارت بهتر حدیث نفس و جریان سیال ذهن است. خودش می گوید: «گوته ای راز درونی» است که به تدریج «لحن خشن تری به خود می گیرد، اما موسیقیش به جلال می ماند و صورت سیر و سلوک پیدا می کند».

در آدم را به یاد کتابی از «ژاک روسو به نام: «رؤیاهای گردش کننده ای تنها» می اندازد. هرچند نزدیک به قرن میان نگارش این دو فاصله است، اما چنین سبک نوشتن چه در فرانسه و چه در ایران سوابق طولانی دارد، پیش از روسو، مونتنی و پاسکال و پس از او مترجمان هم چنین نوشته هایی از خود به یادگار گذاشته اند. خود اگزوپری در فصل ۸۸ از «به عنوان» گشت و گذارها در دشتی بیگانه» نام می برد:

«ولی طی گشت و گذارهایم در دشتی بیگانه بر حسب اتفاق به سدهایی برخورددم... با گام های آهسته ای اسبم، راهی را در پیش گرفته بودم که از دهکده ای به دهکده ای دیگر می رفت. راه می توانست یکراست از میان دشت ادامه یابد، اما از کناره های کشتزاری گذشت و من در پیچ و خم هایش چند لحظه ای سرگردان شدم... این کشتزار مرا اسیر خودش کرد و به منحرف

شدن از راه اصلی رضایت دادم، در حالی که می‌توانستم اسبم را از میان کشتزار برانم، اما همچون پرستشگاهی برایش احترام قائل شدم. سپس جاده مرا به ملکی رساند که دور و برش دیوار کشیده بودند... در پس دیوار، درخت‌هایی را می‌دیدم... و چند برکه‌ی آب زلال که در پس شاخ و برگ درختان مانند آینه می‌درخشیدند. در آن‌جا جز سکوت چیزی نمی‌شنیدم... در طول این گشت و گذار در حالی که اسبم توی چاله‌های راه می‌لنگید، یا افسارش را می‌کشید تا کمی از علف‌هایی را که کنار دیوار روییده بودند بخورد، اسبم احساس به من دست داد که راه من با پیچ و خم‌های ناگهانی‌اش، اسبم هایش، تفرج‌هایش و زمان از دست رفته‌اش انگار بر اثر آیینی با اتاق انتظار پادشاهی، چهره‌ی شهریار را ترسیم می‌کرد و هم‌زمان کسانی که از این راه می‌گذشتند، در حالی که توی کالسکه‌شان یا بر پشت الاغ کندروشان بالا و پایین می‌شدند، بی‌آن‌که بدانند تحت تأثیر عشق بودند.»

ضمن این‌که این فصل از کتاب مشتی نمونه‌ی خروار است، می‌توان گفت همه‌ی کتاب که یک سلسله سیر و سلوک، کشف و شهود و چیزهایی است که گاه به صورت پاره‌ای از خاطره‌ها، یا نقل قول‌ها می‌آید، در آن خلاصه شده است. به همین دلیل است که گفتم «دژ» یک رمان نیست و خواننده نمی‌تواند از ابتدا تا انتهای آن را مانند کتاب‌های دیگر اگزوپری یک نفس بخواند، بلکه باید تکه تکه، بخش بخش، فصل به فصل آن را خواند و روی هر جمله و هر پاراگرافش تأمل کرد، دوباره آن را خواند و تجزیه و تحلیلش کرد.

کتاب و مطالبش به ظاهر ساده است، گاه از مسائلی بسیار ابتدایی و پیش پا افتاده سخن به میان می‌آید، واژه‌ها، اسم‌ها، فعل‌ها و اصطلاحاتی عامیانه به

کار می رود، استعاره‌ها و تشبیهاتی که به هیچ وجه با الگوی اصلی همخوانی ندارند. جمله گاه حالتی معماوار پیدا می کند، انگار باید بارها آن را خواند، سنگین و سبک کرد، درباره اش اندیشید تا کلید حل معما پیدا شود.

در پیش گفتاری که برای «زمین آدم‌ها» نوشتم گفتم اگزوپری علاوه بر رمان نویس، شاعر، فیلسوف و عارف هم هست. «دژ» چکیده‌ی افکار فیلسوفانه و عارفانه اش است که گاه — البته پیش تر وقت‌ها — شعری است بلند که به صورت نثر نوشته شده. خواننده نباید گول ظاهر ساده و گاه بسیار ابتدایی مطالب مطرح شده را بخورد. در پس آن‌ها مسایل بسیار مهمی در پیچیده‌ی آفریدگار، جهان هستی، آفرینش، انسان، زندگی، عشق، اخلاق، عدالت و ادبی وجود دارد. اما نکته‌های اصلی یعنی عشق، همسر، خانه و خانواده، زمین، طبیعت، هر زمان به صورت‌های گوناگون و با واژه‌های متفاوت ارایه می شوند. «ای» با خداوند گاه درددل می کند، حل مشکل می خواهد و گاه به نیایش می پردازد. از عشق گاه به ده دوازده صورت مختلف نام می برد و به کانون خانواده، گاه «آقامتگاه»، گاه «خانه»، گاه «ملک» و گاه «کاخ» اطلاق می کند، واژه‌هایی که نزدیک و شبیه به هم اند اما طنینی بس بیگانه دارند.

در برگردان اثر سه راه پیش رو داشتم: اول: برگردان بی کم و کاست، با همان ابهام‌ها و پیچیدگی‌ها، آن گونه که اگزوپری نوشته است، دوم: برگرداندن به نحوی که مطلب برای خواننده‌ی فارسی زبان روشن و مشخص باشد و سوم: برگردان به صورتی که ضمن امانت‌داری و رعایت سبک و سیاق نویسنده، مطالب آن چنان پیچیده و مبهم نباشند که خواننده چیزی از آن‌ها سر در نیاورد. من شق سوم را برگزیده‌ام. جمله‌ها گاه فعل ندارند یا فعل در اجزاءشان مستتر است، گاه ناتمامند، گاه صفت با موصوف همخوانی ندارد، مسایل مطرح شده گاه ناتمام می مانند و از موضوعی به موضوعی دیگر که با

اولی به کلی بیگانه است می‌پرنند. این موضوع هم دو علت دارد: اول این‌که اگزوپری «دژ» را طی سال‌ها جمله به جمله، فصل به فصل (فصل‌ها گاه بسیار کوتا‌ه‌ن‌د) نوشته و چون طرح کامل و استخوانبندی یک رمان در آن لحاظ نشده، به صورت اندیشه‌ها و تأملاتی پراکنده یادداشت شده‌اند، همان‌گونه که هریک از ما زمانی که در خود فرو می‌رویم و به تأمل می‌پردازیم، مسائلی جسته و گریخته مربوط به زمان‌ها و مکان‌های گوناگون و متفاوت از ذهن‌مان می‌گذرند که گاه هیچ ربطی هم به یکدیگر ندارند و اگر به همان صورت پراکنده، هم به هم می‌رسند، نامتجانس و پیچیده روی کاغذ بیایند فهم‌شان بسیار دشوار می‌شود. برای کلیل اصلی دست کسی است که این افکار از ذهنش گذشته، و دوم به این دلیل که اگزوپری فرصت بازخوانی و ویرایش اثر را پیدا نکرده، حتا بنا به نظر اگزوپری، سیاستان کتاب ناتمام مانده. خودش در فصل هفتاد و هفتم می‌نویسد: «شعرم رسیده» می‌ماند ویرایشش کنم. «که متأسفانه فرصت این کار را نیافت. متأسفانه آثار او هم چنین اجازه‌ای را به خود ندادند، به همین دلیل هم گاه مرعوب می‌شوی، یادبودها، خاطره‌ها و صحنه‌هایی بارها تکرار می‌شوند، اما اگر تصور شود اگزوپری بی‌دلیل و به صرف این‌که بعدها کتاب را ویرایش و حک و اصلاح کند آن‌ها را آورده اشتباه بزرگی خواهد بود. نه اگزوپری نویسنده‌ای است که فراموش کند چه مطالبی را نوشته و دوباره تکرارشان کند و نه مطالب — اگرچه به ظاهر چنین می‌نمایند — تکراری‌اند. گاه برای رساندن اهمیت موضوعی، تکرار و تأکید بر آن‌ها لازم است. اگزوپری هم چنین نیتی داشته.

در برگردان کتاب تلاش و تأمل بسیار کردم، در بازخوانی و حک و اصلاح ترجمه هم همین‌طور، ولی به هیچ‌وجه ادعا ندارم آن‌طور که باید و شاید حق مطلب را به جا آورده‌ام. کیست که بتواند ادعا کند کارش بی‌عیب و نقص و بدون خطا و لغزش است. قضاوت در این باره را به عهده خواننده و

کارشناسان بزرگ و مسلط به دو زبان فرانسه و فارسی و آثار اگزوپری می‌گذارم. هرگونه راهنمایی، نقد و پیشنهاد موجب کمال سپاسگزاری‌ام خواهد بود. تا این‌جا به قولی که داده بودم وفا کرده‌ام: هفت عنوان رمان اگزوپری را به فارسی برگردانده‌ام، می‌ماند نامه‌ها، یادداشت‌ها و خاطرات نویسنده که اگر عمری باقی بود و شرایط دشوار نشر اجازه داد به برگرداندن آن‌ها هم همت بگذارم.

پرویز شهبادی

www.ketab.ir